

ادامه ادله اختیارات فقیه در جعل احکام وضعی رسیدیم به ادله اثبات اختیار، یعنی اگر کسی قائل شود فقیه ولو فی الجملة، حق جعل حکم وضعی دارد چه ادله‌ای را برای استدلال می‌آورد؟
در سیر بحث، اول به فرق میان امکان جعل حکم تکلیفی و وضعی برای فقیه پرداختیم، و به این سؤال که «اگر کسی بگوید چه فرقی بین ادله اثبات امکان جعل حکم تکلیفی و وضعی از جانب فقیه وجود دارد؟» پاسخ دادیم. و بعد پرداختیم به اینکه اگر کسی مواردی از سیره معصومین پیدا کند که در آنها معصوم جعل حکم وضعی کرده است البته با این مقدمه که اگر جعل حکم وضعی محذور دارد در معصوم هم محذور دارد.
و سوم به ادله‌ای که برای ولایت فقیه اقامه شده که جای بحث بیشتری دارد پرداختیم (هرچند که بحث ما در ولایت فقیه نیست؛ اما در آنجا هم استفاده می‌شود).

دلیل اول: مرسله فقیه

یکی از ادله‌هایی که بزرگان برای اثبات ولایت فقیه آورده‌اند، مرسله فقیه بود^۱ که بخش مورد توجه ما این قسمت است: از رسول خدا(ص) سؤال کردند خلفای شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند کسانی که بعد من می‌آیند، حدیث و سنت من را روایت می‌کنند و تراث و گفته‌های من را به نسل بعدی می‌رسانند.
مرحوم امام خمینی(ره)^۲ بعد از بررسی سند راجع به دلالت حدیث می‌فرماید اگر روایت حدیث و سنت پیامبر(ص)، خلیفه رسول‌الله هستند، هر چیزی که برای رسول هست، برای علما نیز ثابت است؛ مگر دلیلی برای خارج کردن چیزی برای علما اقامه گردد. بعد می‌فرماید: خلیفه اگر ظهور در خلافت و ولایت نداشته باشد قدر متقینش شامل ولایت و حکومت می‌گردد (البته رسول خدا عصمت و ولایت تشریحی دارند و علما ندارند).

امام(ره) در مقام اثبات ولایت فقیه علی‌الاطلاق است، بحث ایشان در امکان جعل حکم وضعی نیست؛ اما ما می‌خواهیم ادامه دهیم که آیا می‌توانیم بگوییم همان‌طور که رسول جعل حکم وضعی می‌کند (در جایی مثلاً ممکن است ایجاد و سلب ملکیت و مسجدت کند) فقیه هم جعل حکم وضعی کند؟ تکرار می‌شود که یک بحث، ولایت فقیه هست و یک بحث این است که آیا فقیه می‌تواند در برخی موارد حکم وضعی جعل کند یا خیر. این مرسله فقیه یک بحث در سند دارد و یک بحث در دلالت دارد

در بحث خارج آنچه که مهم است روش‌شناسی و یادگرفتن کلیات مسائل و آشنایی با تراث است. یکی از مشکل‌هایی که در حوزه داریم این است که نسل جدید با تراث گذشته از جمله جواهر، ریاض، کشف، مفاتیح‌الغیب و... نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. بحث امروز ما روش‌شناسانه است.

بررسی سند مرسله

راجع به مرسلات شیخ صدوق (قده) سه نظر رجالی وجود دارد:

نظر اول عدم اعتبار مرسلات شیخ صدوق است که قبول روایت نزد ایشان برای ما فایده‌ای ندارد.
نظر دوم اعتبار مرسلات شیخ صدوق است؛ گاهی به جمله اول کتاب من لایحضره الفقیه تمسک می‌شود که می‌فرماید: «من چیزی که قبول ندارم نقل نمی‌کنم و فتوا نمی‌دهم؛ اما آنچه که در این کتاب است فتوا می‌دهم»؛ لذا قایل شدند که بررسی سند نمی‌خواهد.

در نظر سوم تفصیل داده شده است؛ مانند مرحوم امام خمینی (ره) که می‌فرماید اگر مرحوم صدوق نسبت جازم بدهد؛ مانند قال الصادق، معتبر است و اگر نسبت جازم ندهد مانند: روی عن رسول‌الله، معتبر نیست

^۱ مجالس؛ ص ۱۵۲: اللهم ارحم خلفائی (ثلاث مرآت) قيل: يا رسول الله، و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى، يرون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی

^۲ کتاب البیع، صفحه ۶۲۸ و ۶۲۹

و هر دو مورد در کتاب من لایحضر وجود دارد. حدیث مورد نظر ما چون نسبت جزعی به پیامبر داده شده قبول می‌شود. اما طبق نظر ما مرسلات صدوق نیاز به بررسی دارد -البته مکتب ما وثوق الصدوری ست و این روایت مورد قبول می‌باشد-.

بررسی دلالت مرسله

رعایت اصول عقلایی در مفاهیمات و برداشت از ادله

هر مراد یک قالبی دارد؛ گوینده -چه معصوم باشد چه غیر آن- باید لفظی که به کار می‌برد در قالب معنای مراد به کار ببرد. اگر رسول خدا می‌خواهد برای علما و راویان حدیث جعل ولایت فقیه کنند و بگویند همه مناسب من برای آنها ثابت است -و این جعل ولایت شامل ائمه نیز می‌شود- اولاً پیغمبر باید ائمه و فقها را با یک چوب برانند [و در یک قالب بدانند] و بعد بگویند خلفا بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند و مردم را به آن تعلیم می‌دهند، تا بعد ما نتیجه بگیریم که پیامبر دارند با این کار جعل خلیفه می‌کنند.

خلیفه ده‌ها شأن دارد، یک شأن او روایت حدیث و سنت و تعلیم مردم است، شئون دیگر چیست؟ همچنین خلیفه شرایط متعدد دارد، بقیه شرایط چرا ذکر نشده؟! [مدعی آن است که] پیامبر با این روایت می‌خواهند برای خلفای بعد خودشان جعل ولایت کنند؛ اما قالب روایت، قالب [مناسب برای انتقال] این معنا نیست! اگر قالب [مناسب این معنا] بود باید مثلاً می‌فرمودند بعد از من دوازده امام می‌آیند و خلافت به ایشان می‌رسد و بعد از ائمه علیهم‌السلام هم به فقیهانی که عالم باشند و بر نفس خود مسلط باشند و... می‌رسد. این قالب [مناسب برای جعل خلافت و ولایت] می‌شود!

اگر کسی بخواهد با این روایات اثبات ولایت کند، به نظر ما این قالب برای اثبات ولایت فقیه نیست؛ این فهم عرفی نیست که از این حدیث، حق جعل احکام وضعی برای فقیه در عصر غیبت ثابت شود. از این حدیث برمیآید که عده‌ای بعد از پیامبر می‌آیند، حافظ سنت پیامبر هستند و روایت او را به مردم یاد می‌دهند، نه بیش از این. [حتی] بعضی می‌گویند این روایت فقط نظر به دوازده امام علیهم‌السلام دارد، نه غیر آنها. بعضی می‌گویند نظر به غیر هم دارد؛ اما نه صرف روایتگر حدیث.

مرحوم امام (ره) چون می‌خواهد جنبه خلافت را ثابت کند می‌گوید امثال کلینی و بزرگانی که صلاحیت اداره جامعه و مدیریت دارند و از طرفی آشنا به احکام و اجرا هستند [مورد نظر روایت است]؛ نه فقط روایتگر یک حدیث.

دلیل دوم: روایت علی بن ابی حمزه

بررسی دلالت روایت

روایت بعدی، روایت معروف امام کاظم (ع) از علی بن ابی حمزه بود که جلسه گذشته دیدیم³، آن بخشی که شاهد ماست این است: «لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا» مؤمن فقیه، حصن اسلام است و از آن حفاظت می‌کند مثل دیوار شهر در اطراف آن. بعضی از آقایان مانند مرحوم نراقی و امام خمینی (ره) از این روایت برای ولایت فقیه استفاده کردند. اما اگر بخواهم نظر خودم را عرض کنم؛ نسبت به آنچه که حکم خداست و امرالله است، فقیه حصن است و ولایت دارد منتهی همه امور مردم امرالله نیست، مردم دو شأن دارند: امرالله و امرالناس؛ لذا ولایت فقیه بر امور الله را قبول داریم؛ اما امرالناس و شئون مردم از این روایت اثبات نمی‌شود. بحث ما الان دلالت روایت بر ولایت فقیه نیست، بحث ما دلالت این روایت بر امکان جعل وضعی است و روایتی که مرا وادار کرد که امکان را بپذیرم همین روایت است [به این بیان که]

³ الکافی، جلد ۱، صفحه ۳۸: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ يَقَاحُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ تُلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا

اگر بنا شد فقیه حصن اسلام باشد، اطلاق حصن بودن فقیه اگر اقتضای جعل حکم وضعی کند، این روایت رد نمی‌کند.

بررسی سند روایت

از نظر سند، روایت از جانب علی بن ابی حمزه بطائنی محل بحث است. اینکه معمولاً گفته می‌شود علی بن حمزه قبل از انحرافش روایت کرده و بعد از انحراف آن قدر منفور شده که کسی از او روایت نمی‌کرده، بحث رجالی است و به اختیار شماست.

دلیل سوم: موثقه سکونی

روایت سوم موثقه سکونی از رسول خدا (ص) است: *أَلْفُقَهَاءُ أُمَّتَاءُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا*⁴ این روایت را بزرگان ما از ادله ولایت فقیه قرار دادند در اثبات آنچه که برای پیغمبر (ص) و امام است [برای فقیه نیز ثابت است].

روایت می‌فرماید: فقیه، امین رسولان الهی و رسول خداست. از نظر ما این عبارت و این قالب، عرفاً برای بیان ولایت مطلقه فقیه و تشکیل حکومت و کل امور نیست.

بررسی دلالت موثقه

ما به عنوان جعل حکم وضعی [بررسی می‌کنیم] اگر بپذیریم در اصل رسل [برای خود رسولان] چنین حقی بوده، بیایم از اطلاق امناء الرسل - مثلاً در جایی که رسالت اقتضا بکند - استفاده کنیم. به این معنا که اگر در جایی من رسول خدا بودم چه تصمیمی می‌گرفتم؟! فقیه بگیرد صحیح است! هرچند که در احکام وضعی باشد. استدلال به این روایت مانند روایت قبلی بسته نیست [و امکان پذیر است] ولی به خاطر اصول دیگر که حاکم بر اینجاست می‌دانیم که روایت ناظر به امور الناس نیست.

نتیجه‌گیری

آنچه در آخر ما قائل خواهیم شد امکان جعل حکم وضعی به قدر ضرورت و در فرض اقتضای مصلحت عام مسلمین، آن هم در قالب حکم حکومتی موقت است. همان‌طور که نوشته‌ام: در محدوده امور دین و مصالح عامه در قالب حکم حکومتی قابل التزام است از این رو می‌توان از این روایت [موثقه سکونی] در محدوده‌ای که بعداً اثبات می‌شود در اثبات مدعا بهره برد البته جای تأمل هم دارد.

⁴ الکافی، جلد ۱، صفحه ۴۶: *أَلْفُقَهَاءُ أُمَّتَاءُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ إِتْبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَخَذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ*